

## پرویز داریوش: شاعر و تحلیل‌گر ادبی

### کامیار عابدی

الف. آقای دکتر علی خزاعی‌فر، استاد رشته مطالعات ترجمه و سردبیر مجله دیرپا و معتبر مترجم از صاحب این قلم خواسته‌اند تا چند کلمه‌ای درباره پرویز داریوش، شاعر و تحلیل‌گر ادبی برای انتشار در این مجله بنویسم. سبب این مراجعه، کتابی است که در این موضوع تألیف و تدوین کرده‌ام. وگرنه، سخن‌گفتن درباره پرویز داریوش مترجم ادبی و فرهنگی در حیطه تخصص خود ایشان و دیگر اهل فن است. امیدوارم این کتاب، که در تابستان ۱۳۹۷ تحویل ناشر (نشر مروارید) شده، تا اواخر سال ۱۳۹۸ یا اوایل سال ۱۳۹۹ در دسترس علاقه‌مندان تاریخ شعر، نقد ادبی و فرهنگ ایران قرار گیرد.

ب. شمار سروده‌های باقی‌مانده از داریوش بسیار اندک است. بیشتر آنها نیز مربوط است به نیمه نخست دهه ۱۳۳۰. محتوای کلی بخش اعظم این شعرها را می‌توان پیچیدگی‌های فضا و زیست انسان ایرانی و جهانی در عصر تجدد دانست. شاعر درصدد است تا فراز و فرودهای چنین فضا و زیستی را در کلامش واگویی و مؤکد کند. لحن شاعر آکنده است از بیم و انداز. در آن از امید و شادی نشانه‌های چندانی دیده نمی‌شود. در شعرهایی مانند «أرجوزه» و «ایام معدود است» آنچه در محور دید شاعر قرار گرفته، انتقاد از تمدن جدید است. بی‌نوایی و عقیم‌بودن این تمدن مورد نقد وی است. البته، این موضوع در ادبیات اروپایی نیمه نخست سده بیستم میلادی (به‌ویژه از ف. و. نیچه به بعد) به صورت‌های گوناگون طرح شده است. داریوش نیز که از طریق زبان انگلیسی به ادبیات جهانی دسترسی داشت، به طبع، از این موضوع آگاه و از آن تأثیر پذیرفته است.

پ. در میان سروده‌های اغلب بلند داریوش، یک شعر به سیداحمد فردید، یک شعر به ابراهیم گلستان، و دو شعر به جلال آل احمد هدیه شده است. یکی دیگر از شعرهای او، «آن تک که بر همه اولی است، نبود» بر اساس نشر نخست آن در مجله اندیشه و هنر (و گفت‌وگوی صاحب این قلم با ناصر وثوقی، سردبیر این مجله) مرتبط است با نیما

یوشیج. در مجموع، به نظر می‌رسد شاعر از آراء، زیست و اندیشه‌های این چندتن در شعرهای مورد بحث بهره‌ها و الهام‌هایی یافته باشد. اما گویند با چالاکی خاصی توانسته در فرآیند ذهنی، مصداق و جزء را به مفهوم و کل تبدیل کند.

ت. لحن داریوش در شعرهایش - اگر نه در همه، دست کم در بیشتر آنها - لحنی است آخر زمانی (apocalyptic). کهن‌ترین لحن از این وجه در کتاب‌های مقدس یهودیان (عهد عتیق)، مسیحیان (عهد جدید) و مسلمانان (قرآن) دیده می‌شود. به نظر می‌آید شاعر در واگویی رنج‌های زیست در دنیای نو از سنت‌های زبانی - محتوایی این دین‌ها بهره برده است. علاوه بر چند اشاره به قرآن، و تأثیر مستقیم آن بر ساختار شعر «سرّ قدر»، از نفوذ زبان عهد عتیق و عهد جدید بر شماری از دیگر شعرها، که در ترجمه‌های فارسی این کتاب‌ها به زبان فارسی نیز منتقل شده، می‌توان سخن گفت. البته، آمیختگی لحن آخر زمانی با تلمیح به بخش‌هایی از تاریخ، چنان‌که در برخی آثار متأخر تی. اس. الیوت (مانند چهار کوارتت) نیز دیده می‌شود، در شماری از شعرهای داریوش نیز بازتاب یافته است.

ث. به احتمال زیاد، داریوش از نخستین کسانی بود که به زبان و محتوای کتاب مقدس در ادبیات مدرن ایران توجه نشان داد. نخستین شعر او «گریزنده بی‌خبر» در اسفندماه ۱۳۳۱ در مجله علم و زندگی متضمن چنین لحن و محتوایی است:

«کیست که در سایه خیانت / که شب بر روز افکنده / و روز / در تقلا ی حیات که از آن بگریزد / اندک اندک / چون تاب دوان / در چاه تعویق افتاده / نرمک به سوی زندگی می‌گریزد؟»

اندکی بعد، در سال ۱۳۳۴، یگلیا و تنهایی او، رمانی کوتاه و طُرفه از تقی مدرسی، با الهام از عهد عتیق منتشر شد. در آغاز این کتاب، سطرهایی از «کتاب جامعه» عهد عتیق نقل شده است: «به بطالت آمد - و به تاریکی رفت و نام او در ظلمات مخفی شد». در حدود همان دوره، توجه احمد شاملو نیز به این قلمرو زبانی - محتوایی جلب شد. این زبان و محتوا، به تدریج، در شعرهای او بازتاب‌هایی یافت. با این همه، دلبستگی شاملو به زبان کهن در سروده‌هایش در دهه ۱۳۴۰ آشکارتر از دهه ۱۳۳۰ به نظر می‌رسد.

ج. بدین ترتیب، داریوش در نیمه نخست دهه ۱۳۳۰ یک دوره تجربه شعرگویی را از سر می‌گذراند. این تجربه به صورتی بسیار محدود تا پایان این دهه تداوم می‌یابد. در چنین موقعیتی وی دو متن به نسبت تفصیلی درباره نوگرایی در شعر می‌نویسد. در هر دو متن

از شیوه گفت‌وگو بهره برده شده است. البته، نشانه‌ها از واقعی بودن گفت‌وگوکنندگان حکایت می‌کند. اما گویا خود گفت‌وگوها در عالم خیالی رخ داده است نه در جهان واقع. هرچند، آرایه‌ای که این گفت‌وگوکنندگان بر زبان می‌آورند، تا حد زیادی، مطابق است با آنچه داریوش در دیدارهای خود از آنان شنیده یا از لابه‌لای کتاب‌ها و مقاله‌هایشان دریافته است.

چ. در گفت‌وگوی نخست، یعنی «جدالی در شعر» (۱۳۳۵) گفت‌وگوکنندگان: ه. (شاید جلال‌الدین همایی)، ف. (شاید سیداحمد فرید)، خ. (شاید پرویز ناتلی خانلری) و الف. (شاید هوشنگ ایرانی) باشند. آنان به ترتیب از دیدگاه‌های سنتی، فلسفی، نو سنتی/نوگرایی اعتدالی، و مدرن به شعر می‌نگرند. در احتجاج‌های این چهار تن، سرانجام، تا حدودی مرزهای چهار تلقی از شعر بر خواننده آشکار می‌شود. در پایان از شعر نیما یاد می‌شود. یا بهتر است بگوییم میزبان، که همان داریوش باشد، از او سخن می‌گوید. اما از این موضوع خشمگین می‌شود و خ از آن گریزان.

ح. گفت‌وگوی دوم «مفاوضه» ایست درباره «خنیاکر کوهستان» که همان نیما باشد (۱۳۳۹). در این گفت‌وگو، جز میزبان یا داریوش با «مولانا عقیل» (به احتمال زیاد: فرید) و «دکتر آلامد» (به احتمال زیاد: جلال آل احمد) روبه‌رویم. مولانا عقیل از دیدگاه فلسفی معهود، و دکتر آلامد از منظری نوگرایانه به شعر نیما می‌پردازند. آن یک در بحث تجدد ادبی در جست‌وجوی عنصر اندیشه است و این یک، با کلامی مشتعل، در پی ضرورت. داریوش هم در گفت‌وگوی نخست و هم در این گفت‌وگو حد میانه را گرفته است. وی هم هواخواه نوگرایی و نیماست و هم بیان‌کننده دشواری‌ها و نقص‌ها.

خ. از داریوش دو نوشته بلند و سه نوشته کوتاه درباره صادق هدایت برجای مانده است. دو نوشته بلند او از اهمیتی به مراتب بیشتر بهره‌مند است در *یاد بیدار* (۱۳۳۰) او گفت‌وگوهایی میان شماری از دوستان هدایت، میان عالم واقع و جهان خیال به دست داده است. در این گفت‌وگو کوشش بر آن است که شخصیت راستین هدایت بر خواننده آشکار شود. با این همه، شکل/فرم‌گرایی داریوش، شاید به سبب زمان انتشار نوشته، یعنی روزهایی چند پس از درگذشت هدایت، با تلاش برای پرهیز از شباهت‌یابی‌های مستقیم گفت‌وگوکنندگان همراه شده و از روشنی زبان کاسته است. اوج توانایی داریوش در نقد ادبی، با اشرافی ستودنی بر همه آثار برجای‌مانده از

هدایت، کوشیده است تا از این نویسنده به عنوان یک دوست فاصله گیرد. شبکه پنهان درون مایه‌ها و شخصیت‌ها در آثار او با تحلیل جزئیات شناسانده و با پی‌جویی برخی شباهت‌ها و تفاوت‌های این آثار با آثار فرنگی آمیخته شده است. نکته‌های بدیع در تحلیل ادبی مورد بحث اندک نیست. تأثیر این نکته‌ها بر شماری از نوشته‌های تحلیل‌گران بعدی آثار هدایت قطعی است.

د. از داریوش دست کم یک داستان کوتاه به دست آمده است. این داستان کوتاه که «حادثه» نام دارد، آمیزه‌ایست روایی به جد و طنز در موضوعی نیمه‌جنایی. با این همه، به نظر می‌رسد علاقه این مترجم، شاعر و ادیب به روایتگری در شش روایت-نقد ادبی او بیشتر بازتاب یافته است. این روایت-نقدها مربوط است به آثاری از ونسان مونتی (پژوهشگر فرانسوی)، هوشنگ ایرانی، بدیع‌الزمان فروزان‌فر، امید گل‌آرا (داستان‌نویس)، ابراهیم گلستان و شفیع کدکنی.

د. با پوزش از خوانندگان گرامی، این نوشته کوتاه را در همین جا به پایان می‌برم. همچنان که پیشتر اشاره شد، علاقه‌مندان به زندگی و آثار غیرترجمه‌ای پرویز داریوش می‌توانند آگاهی‌های زندگی‌نامه‌ای و کتاب‌شناختی، و البته شناخت جزء به جزء شعرها و تحلیل‌های ادبی او را در کتاب پرویز داریوش: شاعر و تحلیل‌گر ادبی پیگیری کنند (بخش یک). همچنین، آگاهی از آراء جلال آل احمد، شمس آل احمد، کریم امامی، رضا براهنی، محمد حقوقی، سیمین دانشور، احمد شاملو، شفیع کدکنی، محمود کیانوش، ابراهیم گلستان، سعید محبی، نادر نادرپور، اسماعیل نوری علاء، ناصر وثوقی و نیما یوشیج، درباره او نیز در همین کتاب میسر است (بخش دو). به طبع، شعرها (بخش سه) و تحلیل‌های ادبی و فرهنگی داریوش (بخش چهار) از بخش‌های تفصیلی چنین مجموعه‌ای محسوب می‌شود.

متن یکی از شعرهای پرویز داریوش با عنوان «جادو» را پایان‌بخش سطرهای حاضر قرار می‌دهم:

مگر این آسمان پر رونق جز زاده خیال من است؟  
و آن که بر گردونه جور سوار است، برگزیده من نیست؟  
و این خدَم که در بزرگداشت او کوشایند  
به جز ریزه‌خواران اندیشه من اند؟  
چه گونه شد که دست من از این آسمان کوتاه آمد؟

\*

اکنون بنالم که چرا پشتم چون فصل سعادت خمیده است؟  
یا چرا روابط حیات دو طرف نامساوی ازلی است؟  
یا در این قضیه مخلوق من هیچ «اگر» به «پس» نمی‌انجامد؟  
یا هستی اجسام از کشش ذرات جدا نیست؟  
یا جز از آزمودن آزموده اعصار لذتی نیست؟

\*

قلم مو به کف گیرم (و چون چیره دست بروت نادیده)  
عشق را کوری موحش و تازیانه در دست جلوه دهم  
که از گدار ترموپیل عاشقان را می‌گریزند  
و در دره سرسبز نیستی به وصال می‌رساند  
و وصال را چون کبوتر زیتون به منقار نوح بنگارم  
که در جست‌وجوی زمین آب‌ندیده سرگردان است؟

\*

آن تلخی مردافکن را که لاجرعه چشیدم  
و آن سرخی هیجان‌انگیز را گسسته و پیوسته دیدم  
و آن سبزی دریای منقلب را که خیره به من می‌نگریست  
و آن سپیده به زردی آمیخته را که به خود می‌فشردم  
نابوده بیانگارم؟ یا تجربه مکرر و ندامت آور بخوانم؟

\*

آرزو کنم که از آسمان فرود آید  
(و نفس انجامین مرا آغازین نماید؟)  
یا گردونه را رها کند  
(و مهر گیاه‌وار مرا دربر گیرد؟)  
یا خدَم را از خود براند  
(و اندیشه گوه‌رزی مرا به کابین پذیرد؟)  
یا دست مرا حمایت خود سازد  
(و زمین آب‌دیده خشکیده به کبوتر بنماید؟)

\*

مگر این آسمان پر رونق جز زاده خیال من است؟

۱۳ خرداد ۱۳۳۲

\*\*\*\*\*